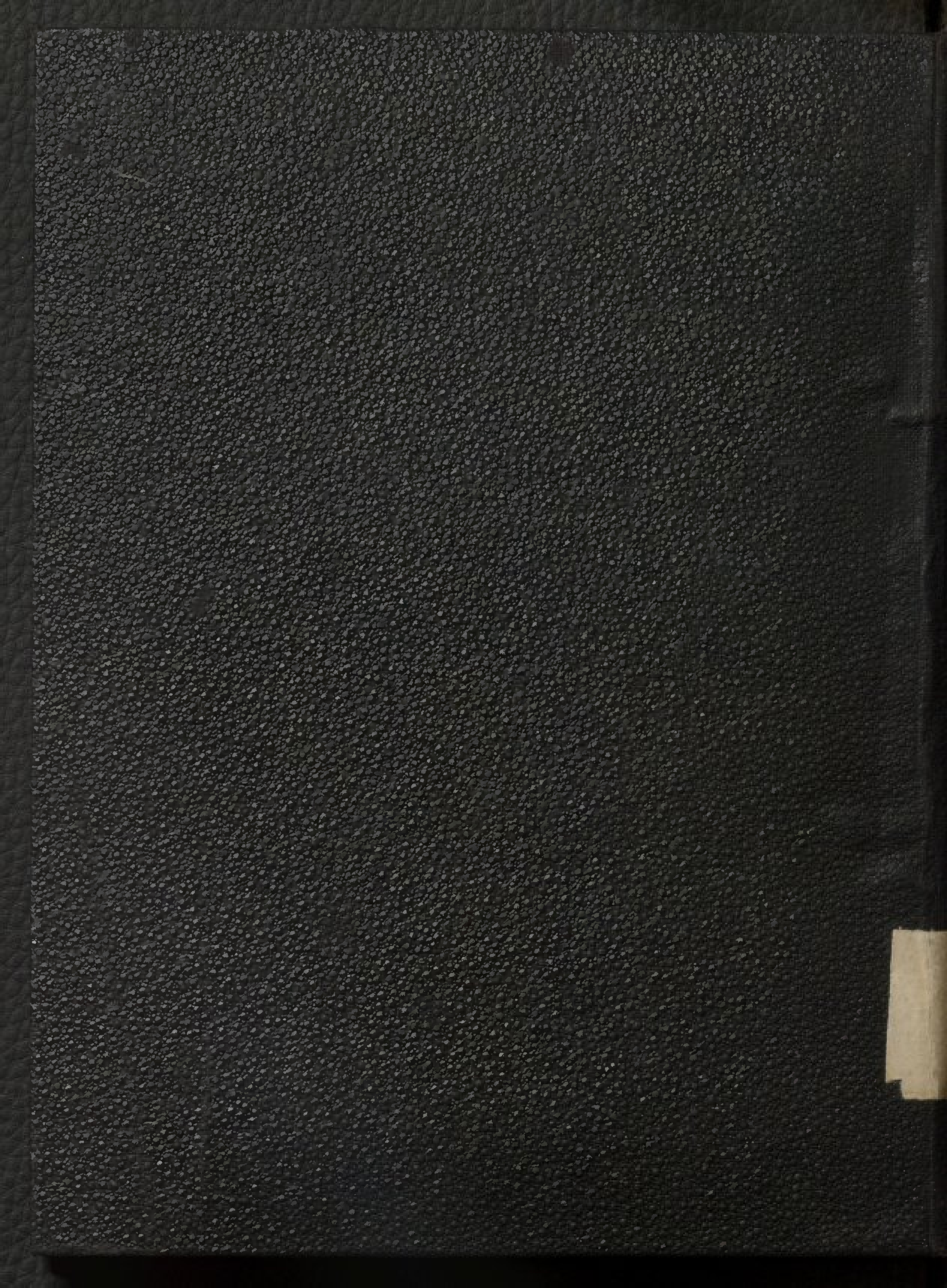


بانت سعاد

Bānat Suʿād.

(Religious poem).

بسم الله الرحمن الرحيم

الحق من قال كشجرة طيبة
اصلها ثابت وفرعها في السماء

الهی

[illegible] وnیازی بندگی
[illegible] الملة والزمان
[illegible] المعروف [illegible]
[illegible] باتو داشت

الهی

بحرمت راز ونیازی بندگی مخدوم
زایر الحرمین الشریفین ملک العارفین
[illegible] السالکین قطب المشایخ [illegible]
[illegible] باتو داشت قدس الله روحه
[illegible] باتو داشت

الهی

[illegible] راز ونیازی بندگی مخدوم
[illegible] محمد بن [illegible]
[illegible] المعروف [illegible]
[illegible] باتو داشت قدس الله روحه

الهی

بحرمت راز ونیازی بندگی مخدوم
[illegible]
والدین حسین بن احمد بن حسین
الحسینی البخاری باتو داشت قدس
الله روحه

الهی

[illegible] راز ونیازی بندگی
مخدوم [illegible] الحق والدین
[illegible] او دهی
[illegible] قدس الله روحه

الهی

بحرمت راز ونیازی بندگی
مخدوم خواجه نظام الحق والدین
محمد بن احمد [illegible] باتو داشت
قدس الله روحه

الهی

[illegible] راز ونیازی بندگی مخدوم
[illegible] الدین [illegible]
[illegible] قدس الله روحه

الهی

بحرمت راز ونیازی بندگی مخدوم
خواجه قطب الحق والدین [illegible]
[illegible] باتو داشت قدس الله روحه

الهی
بحرمت راز و نیازی
ملکی مخدوم خواجه معین
الحق والدین حسن سجزی باتو داشت قدس الله روحه
عرس حضور شان ٢٦ ماه رجب

الهی
بحرمت راز و نیازی ملکی مخدوم
خواجه عثمان هارونی باتو
داشت قدس الله روحه
عرس حضور شان ١٣ ماه شوال

الهی
بحرمت راز و نیازی
ملکی مخدوم خواجه حاجی شریف
زندنی باتو داشت قدس الله روحه
عرس حضور شان ١٣ ماه رجب

الهی
بحرمت راز و نیازی ملکی
مخدوم خواجه قطب الدین مودود
چشتی باتو داشت قدس الله روحه
عرس حضرت ایشان ١ ماه رجب

الهی
بحرمت راز و نیازی ملکی
[illegible]
چشتی باتو داشت قدس الله روحه
عرس حضرت ایشان ٣ ماه رجب

الهی
بحرمت راز و نیازی ملکی مخدوم
خواجه [illegible] الدین محمد ابو احمد چشتی
باتو داشت قدس الله روحه
عرس حضرت ایشان ١ ماه جمادی الاول

عرس حضور ایشان ٩ ماه رجب

الهی
بحرمت راز و نیازی ملکی
مخدوم خواجه علو الدین ابی
احمد [illegible] باتو داشت قدس الله روحه

الهی
بحرمت راز و نیازی ملکی مخدوم
خواجه ابو اسحاق شامی باتو
داشت قدس الله روحه
عرس حضور ایشان ١٤ ماه ربیع الثانی

الهی
بحرمت راز و نیازی بندگی
مخدوم خواجه علو دینوری
باتو داشت قدس الله روحه
عرس حضور ایشان ١٤ ماه محرم

الهی
بحرمت راز و نیازی بندگی
مخدوم خواجه هبیره بصری باتو
داشت قدس الله روحه
عرس حضور ایشان ٧ ماه شوال

٩٤١

الهی
بحرمت راز و نیازی و بندگی مخدوم
خواجه حذیفه مرعشی با تو داشت
قدس الله روحه
عرس حضرت [illegible] ماه شوال

الهی
بحرمت راز و نیازی و بندگی
مخدوم خواجه ابراهیم ادهم بلخی
با تو داشت قدس الله روحه
عرس حضرت [illegible] ماه جمادی الاول

الهی
بحرمت راز و نیازی و بندگی
مخدوم خواجه فضیل عیاض با تو
داشت قدس الله روحه
عرس حضرت [illegible] ماه ربیع الاول

الهی
بحرمت راز و نیازی و بندگی
مخدوم خواجه عبد الواحد
زید با تو داشت قدس الله روحه
عرس حضرت [illegible] صفر

الهی
بحرمت راز و نیازی و بندگی
مخدوم خواجه حسن بصری با تو
داشت قدس الله روحه
عرس حضرت [illegible] محرم

الهی
بحرمت راز و نیازی و بندگی
مخدوم امیر المؤمنین علی بن
ابی طالب کرم الله وجهه با تو داشت
قدس الله روحه
عرس حضرت [illegible] ماه رمضان

الهی
بحرمت راز و نیازی و بندگی خواجهٔ کاینات
مفخر الموجودات سید المرسلین خاتم النبیین محمد رسول الله
صلی الله علیه وسلم و علی آله و اصحابه و عترته با تو داشت مهمات
و مرادات ما برآور بخیر کرداد آمین رب العالمین و صلی الله علی خیر
خلقه محمد و آله اجمعین



قصه میگوید بنده ضعیف امیدوار حضرت رحمانی صالح بن حسام بنبانی غفر الله ذنوبه وستر بذیول العفو عیوبه چنین آورده اند راویان ثقات که کعب و بجیر پسران زهیر بن ابی سلمی المزنی از مقام خویش بیرون آمده بودند وتن را بجهت اندک اغنام غنیمت پنداشته وحضرت رسالت عم اکملها من الصلوات اکملها ومن التحیات اشملها در موضع ابرق عزاف ... در رخت ... خلق خدای را دعوت میکرد بجیر مر کعب را گفت ای برادر تو گوسپندان نگاه دار تا من این مرد را که دعوی پیغامبری میکند ببینم چون بخدمت ... صلی الله علیه وسلم رسید بیند کاینات عم بر وی اسلام عرض کرد بجیر بخیر موفق شد چون خبر بکعب رسید در مذمت برادر این ابیات بگفت فقال

ألا أبلغا عني بجيرا رسالة * على أي شيء ويب غيرك دلكا

ترجمه بدانید وآگاه باشید ای دو همراه بدو بدهید وبرسانید بجیر را پیغام من که بر کدام چیز ... ترا علی مذهب لم تلف أماً ولا أباً

عليه ولم تعرف عليه أخاً لكا

ترجمه بر مذهبی قرار گرفتی که نیافتی مادر ونه پدر را بدان دین ونه شناختی بدان مذهب برادری را

وفارقت أسباب الهدى وتبعته * فهل لك فيما قلت ويحك هل لكا

ترجمه وجدا شدی ودور افتادی از اسباب هدایت وپس رو کیش غیری را پس هست ترا رغبتی در آنچه من گفتم ای ... بگو هست

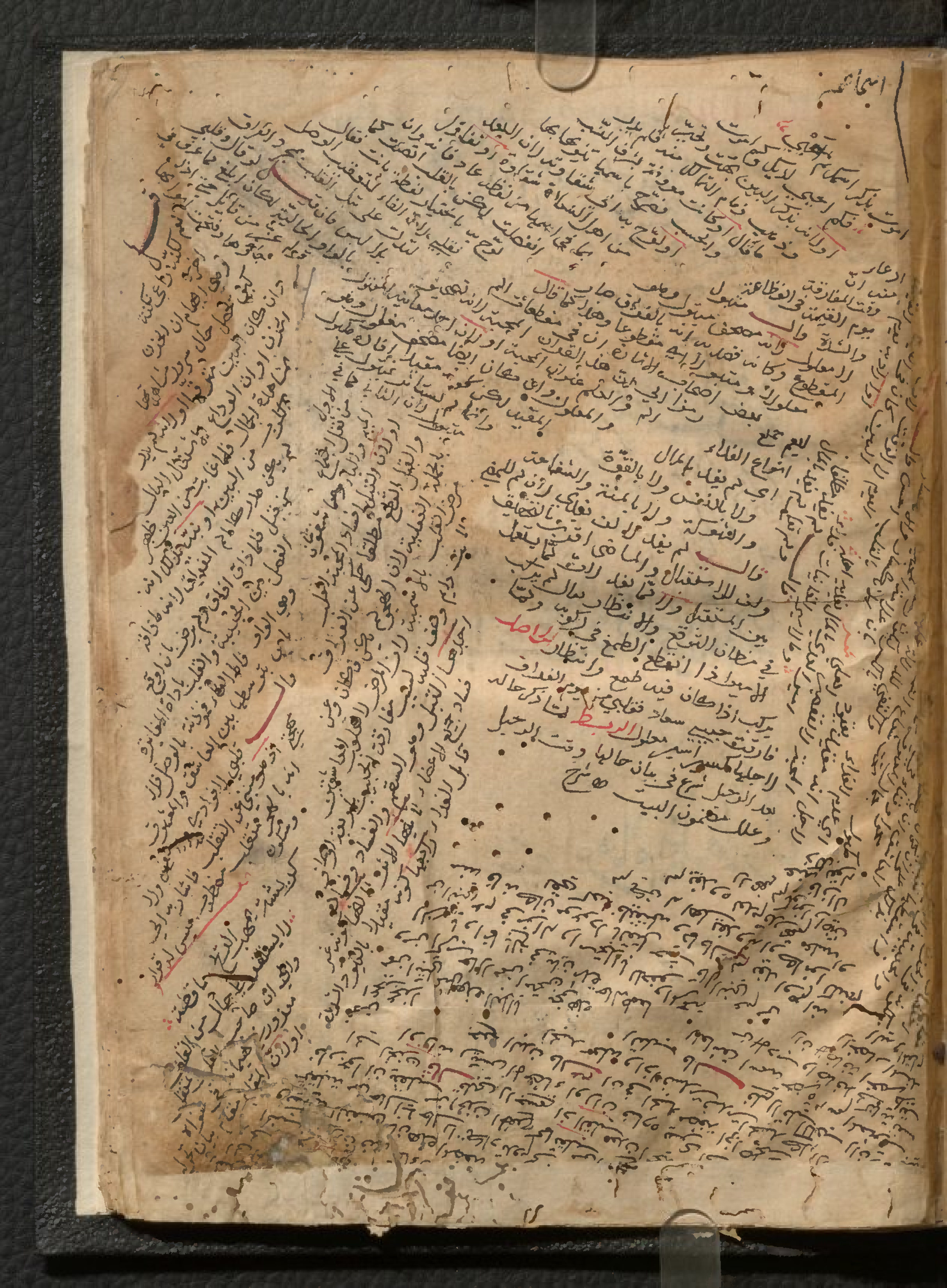
سقاك أبو بكر بكأس روية * وأنهلك المأمور منها وعلكا

ترجمه ساقی شد ترا ابو بکر بقدح سیراب کننده وشراب داد ترا مأمور یکبار ودو بار مست شدی واز دین ... برگشتی ... را اعتبار کی ... معذور ... بدین ... تا ... خواهد بود چون خبر بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رسید خون کعب را مباح گردانید فرمود من لقي كعبا فليقتله دیت بجیر در باب کعب این وعید شنید بجانب او نامه نوشت

على من اتبع الهدى أما بعد فاعلم يا أخي هداك الله أن النبي عم أهدر دمك وما أحسبك ناجيا فأسلم تسلم ورسولنا حليم لم يتعز الذنوب ويستر العيوب ما رأيت أحسن الخلق منه مدة عمري وإذا توجهت إليه يعفو عنك

یعنی ... بدان ای برادر ... نماید ترا ... خون ترا ... از دلایل اسلام آر تا سلامت یابی ورسول ما حلیم کریم است عفو میکند ذنوب ... بحضرت او ... دارد ... چون نامه بکعب رسید ...

در حال رحل بر شتر نهاد و بمدینه روان شد و بسوی کعبهٔ دولت شد شتابان راه می‌بردی و روزها بعها
شد تا بهم انکه نیابد کسی که او را بشناسد و بگیرد چون بدر مسجد مصطفی علیه السلام رسید فرود آمد و ناقه
را پیش در مسجد فرو خوابانید ناقه آواز کرد مصطفی علیه السلام فرمود که هف الناقة امیر المؤمنین
علی کرم الله وجهه بیرون آمد و گفت مر کراست این ناقه و تو کیستی گفت ناقه مراست و من
مردی غریبم بآرزوی زیارت رسول خدا آمده‌ام و [illegible] اگر دستوری باشد
درآیم امیر المؤمنین علی درون شد و او را پیش فرا آورد و گفت الامان الامان یا رسول الله
امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه او را بشناخت و گفت یا رسول الله این
کعب بن زهیر است تائب و اهلک المأمون کعب گفت یا رسول الله مأمور گردانید مرا
مأمون گفتند ام که امیت خدایی و من بنو ایمان می‌آیم و از شرک بیزارم و گفت
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و انک محمد رسول الله
مصطفی گفت صلی الله علیه وسلم الاسلام یجبّ ما قبله یعنی اسلام قطع میکند هر چه را
که پیش از آن بوده است پس کعب گفت قصیده در مدح رسول علیه السلام آورده‌ام فرمان
بود بخوانم ما لب النبی علیه السلام انشد فانشد بانت سعاد الی آخره چون تمام
بر خواند مصطفی گفت صلی الله علیه وسلم انا ضامن لمن قرأها وحفظها و سمعها الجنة
یعنی ضامنم بهشت مر کسی را که این قصیده بخواند و یاد گیرد و یا بشنود پس واجب
است بر کافهٔ مسلمانان و عامهٔ مؤمنان که قصیده را بخوانند و یاد گیرند و فرزندان
خرد را یاد گیرانند تا شایان بهشت گردند



ليعم جميع انواع الفائدة
اي لم يفد بالمال ولا بالقوة والشفاعة
ولا بالنفس ولا بالمنة فعليك ان تم للنفع
والفعكة ولم يفد الا لف نفعك التحقيق
قال لم يفد والماضي اقتضى لما يفعل
ولكن للاستقبال ولا نفيه لما لم يرتكب
بين المستقبل والانتظار بما لم يكن و لما
في منظان التوقع والطمع في الكون
الاستعمال اذا انقطع الطمع وانتظار الحاصل
يركب اذا كان فيه طمع والفراق
فارتبتي سعاد فقلبي من بين ذكر حاله
الاحليا كمسير اسير محلول الربط
بعد الرحيل شرع في بيان حالها وقت الرحيل
وعلك مضمون البيت هو شرح



بسم الله الرحمن الرحيم

بانت سعاد فقلبي اليوم متبول

متيم إثرها لم يفد مكبول

وَمَا سُعَادُ غَدَاةَ الْبَيْنِ إِذْ رَحَلَتْ

ونيست ونبود سعاد بامداد جدايى كه از وقت سفر كرد

إِلَّا أَغَنُّ غَضِيضُ الطَّرْفِ مَكْحُولُ

مگر آهو بچه با غنّه خفته و فرو شكسته چشم سرمه كرده

هَيْفَاءُ مُقْبِلَةً عَجْزَاءُ مُدْبِرَةً

باريك ميان است در ... بزرگ سرين است در ...



لا يشتكي قصر منها ولا طول

تجلو عوارض ذي ظلم اذا ابتسمت

كانه منهل بالراح معلول



شُجَّتْ بِذِي شَبَمٍ مِنْ مَاءِ مَحْنِيَةٍ

صَافٍ بِأَبْطَحَ أَضْحَى وَهُوَ مَشْمُولُ

تَنْفِي الرِّيَاحُ الْقَذَى عَنْهُ وَأَفْرَطَهُ



من صوب سارية بيض يعاليل

أكرم بها خلة لو انها صدقت

موعودها ولو ان النصح مقبول



لكنها خلة قد سيط من دمها

فجع وولع واخلاف وتبديل

فما تدوم على حال تكون بها



كما تلون في أثوابها الغول

چنانكه رنگ مى گرداند در جامها وصورتها
ديو بيابانى

ولا تمسك بالعهد الذي زعمت

و نگاه نمى دارد عهدى را كه گفت وبدلش
اعتقاد داشت

إلا كما يمسك الماء الغرابيل

مگر چنانكه نگاه دارد آب را غربيلها



فلا يغرنك ما منّت وما وعدت

بس مغرور سيد ترا انچه ارزوي لزوانت
ترد وانچه وعده كرد باشد

إن الأماني والأحلام تضليل

بدرستی آن ارزوها وخوابها درگمراهی اندازد

كانت مواعيد عرقوب لها مثلا

گشت وعدهاء عرقوب مر معاد را مثلا



وما مواعيدها الا الاباطيل

ونيست وعدهاء سعاد مگر جمله باطل

ارجو وآمل ان تدنو مودتها

اميد مى دارم و در كار دارم ميلم كه نزديك شود دوستى آن سعاد

وما اخال لدينا منك تنويل

ونه مى پندارم نزديك ما از تو عطا داد



أمست سعاد بأرض لا يبلغها

شب نگاه كرد سعاد بزميني كه نرساند سعاد را بآن زمين بنا بر اينكه وشفقت

إلا العتاق النجيبات المراسيل

مگر ماده شتران گوهري بر نيك رو

ولن يبلغها إلا عذافرة

وهرآينه نرساند سعاد را بآن زمين مگر ماده شتر سخت و با قوت



فهو على الاين ارقال وتبغيل

زاين ماده شتر بر ماندکی هو بیلمز وتبغیل است

من كل نضاخة الذفرى اذا عرقت

از هر نافۀ بسيار ابلست پس گوش او چون عرق کند

عرضتها طامس الاعلام مجهول

همت او قطع بيابان نشانها نا شناخته لد

من كل لتقييد احاطة الافراد اى كل واحدة



ترمي الغيوب بعيني مفرد لهق

إذا توقدت الحزان والميل

ضخم مقلدها فعم مقيدها



في خلقها عن بنات الفحل تفضيل

غلباء وجناء علكوم مذكرة

في دفها سعة قدامها ميل



وجلدها من أطوم لا يؤيسه

طلح بضاحية المتنين مهزول

حرف أبوها أخوها من مهجنة



وَعَمُّهَا خَالُهَا قَوْدَاءُ شِمْلِيلُ

وعم او ناقه پدر خال اوست دراز کردن شتابنده

عَيْرَانَةٌ قُذِفَتْ بِالنَّحْضِ عَنْ عُرُضٍ

این ناقه ایست بسبب قوة وصلابت بگور خر مانند
انداخته شده است گوشت اکنده از هر طرف

مِرْفَقُهَا عَنْ بَنَاتِ الزَّوْرِ مَفْتُولُ

آرنج این ناقه از استخوانهای سینه تافته ودور
کرده شده

بعير في الشدة والصلابة واكتناز اللحم وسرعة العدو وانه



يمشي القُرادُ عليها ثم يُزلِقُه

عنها لَبانٌ وأقرابٌ زهاليلُ

تخدي على يسَراتٍ وهي لاحقةٌ



ذوابلٌ مسّهنّ الأرضَ تحليلُ

[illegible]

تمرّ مثلَ عسيبِ النخلِ ذا خُصَلٍ

[illegible]

في غارزٍ لم تخوّنهُ الأحاليلُ

[illegible]

يشبّه ذنبها بسعف النخلة في الطول والميلان والشكل الحاصل من التفاف اللفائف بمنزلة الخلة في ذنب البعير وانما حذف المشبه اختصارا او امتحانا للطفل هل يتفطن له بالقرينة داخلا وفيه نظر

[illegible]

كأنّ ما فات عينيها ومذبحها

من خطمها ومن اللحيين برطيل

قنواء في حرّتيها للبصير بها



عتق مهين وفي الذين نبجل

سمر العبايات يثرين الجمازا

لم يبقهن رؤس الاكم تميل

وصف العبايات بالسمرة لانها ابدا توقعا وصلا بعادتها



كأنّ أوبَ ذراعيها إذا عرقت

جنبانیده باز کردانلری اش ناقه‌نك دو بازوی
خود وا جون عرق کند یعنی ها جبره

وقد تلفّع بالقور العساقيل

وحال اینکه موشیده ماند شتیاد
کوراب

يومًا يظلّ به الحرباء مصطخدًا

در روزی که بکردد در آن روز آفتاب پرست تشنه
حاصل معنی بیت



كأنّ ضاحيه بالشمس مملول

كويى ظاهر او نيكه بيرون دارد لث باقتاب بريان كرده شده است

وقال للقوم حاديهم وقد جعلت

كفت مر قوم را مسيراننده ايشان وحال است كه ايستاده شوند

ورق الجنادب يركضن الحصى قيلوا

ملخ بياد كان خاك رنكي مى جنبانند سنك ريزها خسبيد



15

شدَّ النهارِ ذراعا عيطلٍ نَصَفٍ

ارتفاع روز دو بازوي زنيه دراز میم زال

قامت فجاوبها نُكدٌ مثاكيلُ

كه امداد ايتدي پس ياسيح دادندلر زنانلر
زنان انديل خير

نوّاحةٌ رخوةُ الضبعين ليس لها

موحه كننده دو بازوسي سست مرتز موحه كننده را



لما نعى بكرها الناعون معقول

تفري اللبان بكفيها ومدرعها

مشقق عن تراقيها رعابيل

اللبان لا الحلق وان كان المراد ذلك فزاولة للمبالغة اي

لا لان الفرية قد تكون بكف واحد ففي ذكر التثنية



تسعى الوشاة جنابيها وقيلهم

مى شتابيله غمازان كرد بركرده لر سعاد وكفتار ايله

انك يا ابن ابي سلمى لمقتول

مدرستى ده لوا بسر انده سلمى هر اينده كشنده سن

وقال كل خليل كنت آمله

وكونت هر دوستيكه اودا اميد ايدردم



لا ألهينك إني عنك مشغول

فقلت خلوا سبيلي لا أبا لكم

فكل ما قدر الرحمن مفعول



كُلُّ ابْنِ أُنْثَى وَإِنْ طَالَتْ سَلَامَتُهُ

هر بشر ماده اگرچه دراز بود سلامتی او

يَوْمًا عَلَى آلَةٍ حَدْبَاءَ مَحْمُولُ

در روزی بر جنازه کوز پشت سوار کرده بود و سوار شده بیا است

أُنْبِئْتُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَوْعَدَنِي

آگاهانیده شدم بدرستی رسول ترا خلیه و بیم کردست



والعفو عند رسول الله مأمول

فقد أتيت رسول الله معتذرا

والعذر عند رسول الله مقبول



مهلاً هداك الذي أعطاك نافلة

آهسته باش از رفتن ای آنکه داد بر عطایا
بی‌عوض داد ترا زیادت معجزه با جهت

القرآن فيها مواعيظ وتفصيل

قرآن که در وی معجزه دنا ظ پندها و ...
و جدا کردن حق از باطل

لا تأخذني بأقوال الوشاة ولم

مگیر مرا بگفتارهای سخن‌چینان و حال آنکه

تدعا في كعب ابن زهير رسول الله عليه السلام حيث



أذنبْ وإن كثرتْ فيَّ الأقاويلُ

لقد أقومُ مقاماً لو يقومُ به

أرى وأسمعُ ما لو يسمعُ الفيلُ



لظل يرعد الا ان يكون له

من الرسول باذن الله تنويل

حتى وضعت يميني لا انازعه



في كف ذي نقمات قيله القيل

لذاك أهيب عندي إذ أكلمه

وقيل إنك منسوب ومسؤول

وان كان النبي عم اهيب عنده حال السكوت ايضا لان المهابة



مِنْ خادِرٍ مِنْ لُيُوثِ الأُسْدِ مَسْكَنُهُ

مِنْ بَطْنِ عَثَّرَ غِيلٌ دُونَهُ غِيَلُ

يَغْدُو فَيُلْحِمُ ضِرْغامَيْنِ عَيْشُهُما



لحم من القوم معفور خراذيل

گوشتی است از کرده مردان بر خاک آلوده ریزه ریزه پاره پاره شده

اذا يساور قرنا لا يحل له

چون حمله بدهم نبرد خود روا نباشد مرا و را

ان يترك القرن الا وهو مفلول

که بگذارد هم نبرد خود را مگر که در حالتی که او مغلوب و منهزم باشد



مِنْهُ تَظَلُّ سِبَاعُ الْجَوِّ ضَامِزَةً

از ان بیشه او میگردد ددکان هوا لاغر

وَلَا تَمَشَّى بِوَادِيهِ الْأَرَاجِيلُ

و نروند و نمی توانند رفت در وادی آن شیر پیادگان

وَلَا يَزَالُ بِوَادِيهِ أَخُو ثِقَةٍ

و همیشه باشد در وادی آن شیر مردی در شجاعت و قوة خود واثق باشد و یا دیگری را بر جلادت و قوة او ثقة بود

این بیت ... خالی نیست و هر چند که وصف



مُطَّرَحُ البَزِّ والدِّرْسانِ مأكُولُ

انداخته شده است جامه و سلاح و يا جامه سلاح خورده شده

إنّ الرَّسُولَ لَسَيْفٌ يُسْتَضاءُ بِهِ

بدرستی که پیغامبر هر اینه تیغی است که روشنایی گرفته میشود بدان تیغ

مُهَنَّدٌ مِنْ سُيُوفِ اللهِ مَسْلُولُ

ولز تیغ تیغی است از تیغها و روانی از شمشیرها خدای تعالی کشیده شده و برهنه ساخته شده



في عصبة من قريش قال قائلهم

در گروهی از قریش که گفت گوینده ایشان

ببطن مكة لما اسلموا زولوا

در میان مکه هرگاه که اسلام آوردند از اینجا
هجرت کنید

زالوا فما زال انكاس ولا كشف

رفتند و هجرت کردند پس هجرت نکردند ضعیفان
و نه بی سپر کسان



عند اللقاء ولا ميلٌ معازيلُ

بوقت جنگ ونه مردان بی شمشیر [illegible]

شمّ العرانين أبطالٌ لبوسهمُ

مردان بینی بلند دلیران دلیر وشجاعان که پوشش ایشان

من نسج داود في الهيجا سرابيلُ

از بافته حضرت داود در جنگ پیراهنهاست

حاصل بیت آنست آنان که [illegible]



بيضٌ سوابغُ قد شُكَّت لها حَلَقٌ

سپیدند آن زرهها و تمام و فراخند که درستی
مرادو داست مر سوابغ را حلقها

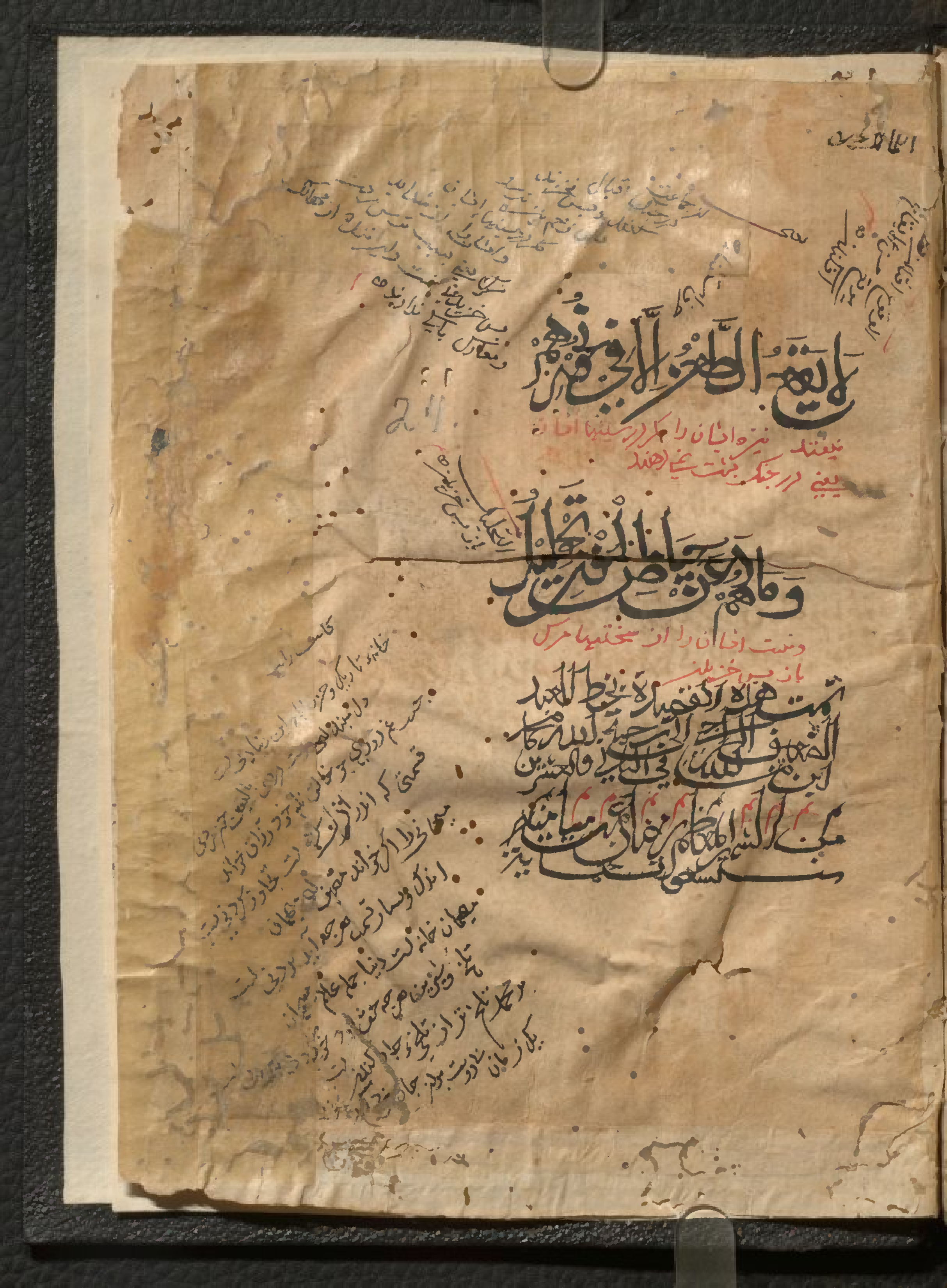
كأنّها حَلَقُ القفعاءِ مجدولُ

گوییا آن حلقها حلقهاء قفعاء محکم تافته
حاصل معنی بیت آنست که این

لا يفرحون إذا نالت رماحُهم

شاد نشوند چون برسد نیزهاء ایشان
حاصل معنی بیت آنست طایفه از که





لا يقع الطعن الا في نحورهم

نيزه ايشان را مگر در سينها ايشان نميزنند يعني در جنگ پشت نميدهند

وما لهم عن حياض الموت تهليل

ونيست ايشان را از سختيها مرگ باز پس خزيدن

تمت هذه القصيدة بخط العبد الضعيف الراجي الى رحمة الله [illegible] في السابع والعشرين من [illegible] سنة [illegible]

قندرها نیکی ... کبر ... بسیار
در سنت جاری بد ذی الحجه رفت ...
کار افراد ... و خود در جوار حق
در بیست هفتمی شد ماه ربیع دین
احدی عشر ... ماه ... ربیع
دوم سه محرم ... خبر
عبدالصمد ابن الله داد باز ...

... داغ ... داغی دکر ...
... نور دیده کابود رفت و ...
از زیر ... کرم ... سیار
زین دیار ... غرور ... سرور سیار
که این ... همه ... ستم ... قرار
اثنی عشر ... داد ... یار
... وای ... کار یار

رباعی

یلیتم رجعت الست مثلکم بیعد ... ولم یتم ذکران عذابی الشدید
کردلیت ... ومحیی ... من ... من الحنق فقد مات شهید

... دنیا را ... آنتم غافلون ... جنبش ... در ... تقلید
... کر دنیا را بخشنده ... جای او فردوس باشد ...
از برای دین تو دنیا را بدهد ... لن تنالوا البر حتی تنفقوا

... نیز کوی در بار ... ... بگفتار ... با ها بکلاب ...
... خورد و ... ... بر ... ... خود ...